

اخوت و رندی و بشردوستی در شعر حافظ

ملک محمد فرخ‌زاد*

یکی از مباحث بسیار جالب تصوف ایران، مسلک جوانمردی است که به زبان عربی آن را فنوت ترجمه کرده‌اند. از جنبه‌های مهم تاریخ اجتماعی ایران، رواج آیین جوانمردی و تشکیل جمعیت‌های جوانمردان و فتیان است. این آیین و مسلک اجتماعی در ایران پیش از اسلام پی‌ریزی شده است و یادگار دوره‌ای است که امتیازات طبقاتی بر مردم ایران سخت‌گرا می‌آمده و کسانی که ناکامی می‌کشیده‌اند، این راه را پیش گرفته‌اند که از طبقات ممتاز، یا مردم سازگارتر و مهربان‌تر و گرامی‌تر باشند.

در اواسط قرن دوم هجری که ایرانیان در گوشه و کنار و مخصوصاً در مشرق ایران و بیشتر در سیستان و خراسان، در برابر بیدادگری‌ها و تعصب‌های نژادی امویان و دست‌نشاندهانشان برخاستند، راهنمای این جنبش‌های مردانه ملی، بیشتر جوانمردان بوده‌اند.

جوانمردی همیشه همان رنگ طبیعی و عادی جنبش‌های ملی ایرانیان در برابر سخت‌گیری‌های جان‌فرسای مشرعان همدست با صاحبان زر و زور را دارد که در دوره‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام بارها در ایران روی داده است.

از آغاز رواج طریقه تصوف در ایران که آن نیز پرخاشی در برابر همان عوامل بوده است، بزرگان متصوفه ایران، همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام می‌دانسته‌اند و هر دو را باهم ترویج می‌کرده‌اند. مطمئن‌ترین راه برای تحقیق در این زمینه رجوع به آثار منظوم و مثنوی متعبد بزرگان تصوف ایران به زبان فارسی و عربی

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساره، ایران.

است که خوشبختانه مهم‌ترین آنها باقی مانده و به ما رسیده است. بزرگان تصوف بیش و کم، در آثار خود، آیین جوانمردی یا فتوت را بیان کرده‌اند. از کسانی هم که آثاری از آنها نمانده است، گفته‌هایی در فضیلت جوانمردی در کتاب‌های تصوف آمده است و بسیاری از شاعران بزرگ، بدان اشارت کرده‌اند. چنانکه عنصری گفته است:

جوانمردی از کارها بهتر است جوانمردی از خوی پیغمبر است

دو گیتی شود بر جوانمرد راست جوانمرد باش و دو گیتی تر است

سعیدی گفته است:

جوانمردی و لطفست آدمیت همین نقش هیولایی میندار^۱

از جمله شعار جوانمردان چنین است:

"سخت نگرفتن، عزت نفس داشتن، رفتار نیک و حسن خلق، توکل، صبر و

تحمل، دوری از تملق، کرم و نیکی، راستی، اندیشه کردن از بدی، یاری، رفا،

بخشودن بر دوست و دشمن، برآوردن آرزوی نامرادان، خودبین نبودن، تزیین

نکردن، درون از کین پاک داشتن، سخن نرم گفتن، ریاضت کشیدن، به اهل زمانه

مروت کردن، مدارا کردن با پیران و بخشودن بر جوانان، خدمت کردن، با عزت

زندگی کردن، شکستن هوای نفس، نصیحت در نهان کردن، قناعت، کوشش در

طاعت، قدم در راه نیستی زدن، عیب‌پوشی، دل‌ها را با احسان و کرم به دست

آوردن. با عشق زندگی کردن و غیره".

مولانا جلال‌الدین رومی (مولوی) نیز در مثنوی کراراً خطاب «ای فتی» را زرده و

پیدا است که فتیان نیز مخاطب او بوده‌اند؛ زیرا که کلمه فتی را تنها درباره جوانمردان

به کار می‌برده‌اند.

در گذشته ستیزها همه بر سر قدرت بوده است و هیچ معلوم نیست نکست

خوردگان اگر به قدرت می‌رسیدند تا چه میزان ظلم و بیداد می‌کردند.

حافظ برعکس همه قدرتمندان و مکاتب فکری و مذهبی آنان، در اندیشه

رویارویی با قدرت‌های حاکم نبود، بلکه با اشاعه مکتب رندی که به نوزی برکنده از

۱. سعیدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین: گلستان سعیدی، تصحیح حسن انوری، نشر فطره، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۲۶۰.

فتوت و جوانمردی می‌تواند باشد، در پی بهبود امور و افراد بود. بدون شک حافظ و حافظها توانستند فرهنگ والای این سرزمین را تا به امروز پا بر جا و استوار نگهدارند نه شمشیر فلان فرمانروای ستمکار. امروز اگر جامعه ایرانی با تاریخی روشن و تمدنی دیر سال می‌تواند در پهنه زمان جلوه‌ای کند، حاصل قلم و اندیشه هنرزار بزرگان علم و ادب این سرزمین است.

شادروان حسین علی هروی در شرح خود بر غزل‌های حافظ در توضیح بیت «چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی راه»، می‌نویسد:

«کلمه رند در شعر حافظ بسیار آمده است و می‌توان گفت از کلمات کلیدی است. رند به کسی اطلاق می‌شود که زیرک، لابلالی، بی‌قید به آداب و رسوم عمومی و اجتماعی باشد. کسی که بی‌توجه به جوّ و محیط، حداکثر بهره را از حیات گذرا برگیرد»^۱.

رند حافظ که در اکثر غزلیات او به نوعی تجلی می‌کند، شخصی است دانا و نکته‌سنج و زیرک.

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن می‌نویسد:

«رند یعنی فردی که همه اعتقادات و نظریه‌ها را شناخته و هیچ یک را به تنهایی و تمامی نپذیرفته و از مجموع آنها نظریه و مشی خاصی برای خود اتخاذ نموده که باز مفهومش به حق تردید درباره همه باورهاست. از این راه آمادگی پیدا می‌کند که به سبکباری و خلوص و بی‌ریایی و روشن‌بینی نزدیک شود»^۲.

در جاهایی رند به معنی ولی و انسان کامل نیز در دیوان حافظ معرفی شده است: رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت^۳

اگر بخواهیم دیدگاه نظری حافظ را نسبت به جایگاه او در عالم وجود خلاصه کنیم، باید بگوییم که از نظر او باید دلیری کرد و وضع بنیادی انسان را همچون موجود

۱. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: غزل‌های حافظ، شرح از حسین علی هروی، ص ۷-۶.

۲. اسلامی ندوشن، دکتر محمد علی: ماجرای پایان ناپذیر حافظ، ص ۸۰.

۳. داریوش آشوری: هستی‌شناس حافظ، نشر مرکز، سال ۱۳۷۷.

خاکی بی که مأموریت ازلی دارد، پذیرفت. برای این دل به دریا زدن و پذیرفتن وضع انسان، بی‌باکی، روشن‌بینی و راستی ضروری است و برای آن می‌باید از همه گفته‌ها و یافته‌ها و ساخته‌های زهد ظاهری و ریایی فاصله گرفت که برداشتی یکسره؛ ضد دین، از انسانیت دارد.

فهم حافظ از راه ارزش‌گذاری اخلاقی، چنانکه رسم است، البته جز فهم سطحی نیست. چنانچه بگویم حافظ از آنرو که راستگوست و پاکباز، با اهل ریا و دروغ می‌ستیزد، چیزی را درباره او روشن نمی‌کند، زیرا ما به هیچ وجه سندی در دست نداریم که راستگویی او را اثبات کنیم، بلکه تنها سند راستگویی او آن است که گه‌گاه به ریاکاری‌ها و بازیگری‌های خود خنده می‌زند.

رندی آن قلمرویی از آزاده جانی و آزاداندیشی است که در متن فرهنگ دینی، از راه تأویل و حیانی می‌توان بدان رسید. حافظ منطق وجودی انسان را، چنانکه از گزارش تأویلی قرآن برمی‌آید، تا نهایت دنبال می‌کند و تا بدانجا می‌کشانند که هیچ کس دگری پیش و پس از او در پهنه فرهنگ ایرانی نکرده است و از این راه است که او از عالم رندی بی سر درمی‌آورد که رویاروی عالم زهد است!

دکتر زرین کوب می‌نویسد:

”رند کیست؟ آنکه به هیچ چیز سر فرود نمی‌آورد، از هیچ چیز نمی‌ترسد و زبر این چرخ کبود، ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. نه خود را می‌بیند و نه به رد و قبول غیر نظر دارد. اندر دو جهان کرا بود زهرهٔ این؟“^۱

کلمه رند در برهان قاطع:

”هوشمند، باهوش، هوشیار، آنکه با تیزبینی و ذکاوت خاص، سالوسان را بشناسد.“

در لغت‌نامه دهخدا درباره رند می‌گوید:

”شخصی که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش در سلامت باشد.“

برویز اهور می‌نویسد:

”رند در اصطلاح صوفیان به کسی گفته می‌شود که خود را از بند قیود ظاهری معمولی به کلی رها کند و محور حقیقت شود. رندی حافظ دوری از ریاکاری و خشکی و دروغ، نیایش زیبایی و اعتقاد به لزوم برخورداری از نعمت‌ها و شادی‌های حیات و دوری از مردم آزاری و گردن نهادن به بندگی و زبونی در برابر ستم و زور و بیم نداشتن از تهی‌دستی و ناکامی و حتی مرگ، ضمن دورماندن از غرور خشم و با اعتقادی راسخ به انسانیت و ارزش‌های والای انسان بودن است“^۱.

رند، قبلاً به معنی مردم حيله‌گر، زیرک، غدار، شاطر، منکر، لالابالی و بی‌قید بوده است و تاریخ ادب فارسی در تطور مفهوم این واژه، نقش مؤثری داشته است. شاعران دیگری از جمله شاه نعمت‌الله ولی و سلمان ساوجی نیز رند را به همین معنی و مفهوم حافظ به کار برده‌اند:

فرصت شمار طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست^۲
رند را چون گنج دست نیافتنی می‌داند.

در شعر حافظ رندی طریقه و مسلک و آیینی می‌شود با ویژگی‌های خود. او خود را زاهد، صوفی، عارف یا مسلمان معرفی نکرده، ولی به رندی خود اعتراف می‌کند:
من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شه‌ر بی‌گنهند^۳
رندان حافظ اهل جاه و مقام و زرق و نفاق، خودبینی و خود رأیی، حریص و آزمند و متظاهر و ریاکار نیستند و به عبارتی، صفاتی مشابه فقیان دارند.

در سراسر دیوان حافظ نمی‌توان به روشنی دست‌یافت که او را با مبانی باورهای مردم مخالف ببنداریم. خواه کسی پیرو عرفان باشد یا مذاهب دیگر. هرگز به طور مطلق نسبت به هیچ دین و آیینی بدبینی نداشته و به اساس باورهای مردم حمله نبرده است.

۱. کلک خیال‌انگیز یا فرهنگ جامع دیوان حافظ، ص ۲۰۳.

۲. حافظ، غنی، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۱۳۶.

کلمه رند، مانند بسیاری از واژه‌های دیگر همیشه مفاهیمی یکنواخت نداشته است. به ویژه هنگامی که به ادبیات عرفانی پای نهاد تصور پیدا کرد و تصور مفاهیم رندی هم به حافظ متهمی نمی‌شود. حال می‌پردازیم به مفاهیمی در شعر حافظ با موازین خلق و خوی نیان و رندان (به مفهوم حافظ).

دستگیری از ضعیفان

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند درباب ضعیفان را در وقت توانایی^۱

نکوهش مردم آزادی

ز نهار تا توانی اهل نظر میازار دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده^۲

*

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است

کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم^۳

صبر و پایداری

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید^۴

*

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور^۵

*

ای دل صبور باش و غم مخور که عاقبت

این شام صبح گردد و این شب سحر شود^۶

۱. حافظ، حسین پزیمان، ص ۲۲۶.

۲. حافظ، غنی، ص ۲۹۵.

۳. همان، ص ۳۵۰.

۴. دیوان حافظ، انجوری، ص ۵۴.

۵. دیوان حافظ، قزوینی و غنی، ص ۱۷۲.

۶. حافظ، پزیمان، ص ۹۷.

نکو کاری

آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست^۱

*

بر این رواق زهر جد نوشته‌اند به زر

که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند^۲

*

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا^۳

*

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو بادبهاری گره گشا می‌باش^۴

قناعت

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی^۵

دوری از تعلق

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۶

ترک خودخواهی و خودبینی و غرور

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد^۷

*

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گوی ای مرد بخرد یا خموش^۸

۱. حافظ، قزوینی و غمی، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. همان، ص ۵.

۴. همان، ص ۱۸۶.

۵. همان، ص ۳۰۷.

۶. حافظ، حسین پزمان، ص ۱۱.

۷. همان، ص ۱۰۵.

۸. همان، ص ۱۰۵.

رفتار نیک و حسن خلق

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را^۱

*

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا^۲

*

گمان صدق و محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند^۳

ترغیب به سعی و کوشش

سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر^۴

راستی و راست کرداری

ز فکر تفرقه بازای تا شوی مجموع به حکم آنکه جو شد اهرمن سروش^۵

*

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست^۶

*

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیبت مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی^۷

بدگویی نکردن از دیگران

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم^۸

۱. حافظ، حسین پزمان، ص ۴.

۲. همان، ص ۵.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۷۰.

۵. همان، ص ۱۱۹.

۶. همان، ص ۲۱.

۷. همان، ص ۳۴۱.

۸. همان، ص ۳۶۱.

دوری از جنگ و ستیز

یک حرف صوفیانه بگویمت اجازت هست ای نوردیده صلح به از جنگ و داوری^۱

عزت نفس داشتن

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم^۲ گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم^۳

*

دل خسته من گرش همتی هست نخواهد ز سنگین دلان مومیایی^۴

*

همایی چو تو عالیقدر و مهر استخوان تا کی

دریغ این سایه دولت که برنا اهل افکندی^۵

*

با وجود بینوایی روسیه با دم چو ماه^۶ گر قبول فیض خورشید بلند اختر کنم^۷

توکل داشتن

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافر است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش^۸

*

دیده بخت به افسانه او شد در خواب^۹ کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم^{۱۰}

*

سالک از نور هدایت طلبد راه به دوست^{۱۱} که به جایی نرسد گر به ضلالت برود^{۱۲}

۱. حافظ، حسین پڑمان، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۴. همان، ص ۳۰۷.

۵. همان ص ۲۳۸.

۶. حافظ، غنی، ص ۱۸۷.

۷. همان، ص ۱۲۱.

۸. همان، ص ۱۵۰.

غم دنیا نخوردن

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی^۱

سخت نگرستن کارها

هر که چون لاله کاسه گردان شد
زین چفارخ به خون بشوید باز^۲

دوری از ریا

باده نوشی که در او هیچ ریایی نبود

بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست^۳

*

ریا حلال شناسند و جام باده حرام
زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش^۴

پند و نصیحت شنودن

پیران سخن به تجربه گفتند و گفتند
هان ای پسر پیر شوی پند گوش کن^۵

*

پند حکیم محض صوابست و عین خیر
فرخنده بخت آنکه به سمع رضا شنید^۶

*

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را^۷

*

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر^۸

۱. حافظ، غنی، ص ۳۰۳.

۲. همان، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۲۸.

۵. همان، ص ۴۷۵.

۶. همان، ص ۱۶۵.

۷. همان، ص ۲۴.

۸. همان، ص ۱۷۳.

اغتنام فرصت

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان یکدم است تا دانی^۱

*

قدر وقت در شناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم^۲

صبر و تحمل

ترسم گزین چمن نبی آستین گل

کز گلبنش تحمل خاری نمی‌کنی^۳

*

کمتر از درد نه ای پست مشو مهر بورز تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان^۴

دوستی کردن

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد^۵

فهرست منابع

۱. از کرجه رندان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.
۲. برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۳. حافظ، بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳ ه.ش.
۴. حافظ‌شناسی، جلد ششم، سعید نیاز کرمانی، نشر پازنگ، ۱۳۶۶ ه.ش.
۵. دیوان حافظ، حسین پژمان، انتشارات فروغی، ۱۳۶۶ ه.ش.
۶. دیوان حافظ، محمد قزوینی و قاسم غنی، انتشارات زواری، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۷. شرح غزل‌های حافظ، حسین علی هروی، نشر تندر، ۱۳۶۷ ه.ش.
۸. عقاید و افکار خواجه حافظ. پرتو علوی، نشر اندیشه، ۱۳۵۸ ه.ش.

۱. حافظ، غنی، ص ۲۳۴.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. حافظ، پژمان، ص ۲۱۵.

۴. همان، ص ۷۱.

۵. همان، ص ۷۱.

